

زبان‌سازی از طریق فناوری

واقعیت یافته است. هنوز میلیون‌ها تن از مردم جهان با زبان‌های بومی خود با هم گفت‌وگو می‌کنند، و کلماتی را به کار می‌برند که برای شان معنی دارد، و آنان را به گردهم می‌آورد. با آن کلمات است که بازی می‌کنند و آواز می‌خوانند، و بهمان هاست که رنج و شادی شان، و بیم و امیدشان را بیان می‌کنند. اما بر فراز و در فراسوی این زبان‌های قدیمی بومی آشنا، «زبانی سیاره‌ای» ساخته از کلمات پلاستیکی یا آمیبی^۲ به طرز نامرئی نفوذ خود را می‌گستراند.

این زبان، در معنای سنتی کلمه، در واقع یک زبان نیست، بلکه وجه دیگری از «نو-زبان» اورولی است. زبان - نمایی است که می‌توان برای آسان کردن کار، آن را یونیکس^۳ (UNICS) نامید: *روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

واژه‌هایی که در یونیکس به کار می‌روند، همگی از زبان‌های واقعی برگرفته شده‌اند. با این حال اندکی ربطی با معنای طبیعی و اصلی شان ندارند. این واژه‌ها که مدام بدست متخصصان، کارشناسان و تحقیگران آزموده‌ای که آنها را به کار می‌برند، پرداخته و روزآمد می‌شوند، هیچ معنایی ندارند و همه معنایی می‌توانند داشته باشند. مانند قطعات بازیچه لگو (Lego) برهم سوار می‌شوند و خیالی‌ترین ساختمان‌ها بر آن‌ها تکیه دارند. از آنجا که محتوایی ندارند و خارج از هرمتی به کار می‌روند، راه را برای هرگونه تحریف و دستکاری باز می‌کنند.

ویران‌سازی زبان‌ها از طریق سیاره‌ای کردن

یونیکس معمولاً کلمات خود را از مزرع زبان بومی که این کلمات در آن رشد و نمو

کرده‌اند دست چین می‌کند. و سپس آنها را برای انجام وظیفه جدیدشان که به آن منظور برنامه‌ریزی شده‌اند، در گلخانه‌های سیاره‌ای قرار می‌دهد. غالباً این کلمات جدید به خاک اصلی خود بازفرستاده می‌شوند، اما برای آنکه، این بار، آن را از درون فاسد کنند. همچنان که روستاهای سنتی در «روستای سیاره‌ای» ادغام می‌شوند، کلمات بومی نیز سیاره‌ای می‌شوند. و رفته رفته این روند سیاره‌ای کردن اگر زبان‌های بومی را در همه جا از بین نبرد، آنها را از شکلی می‌اندازد.

کنفرانس‌ها و سمینارهای بین‌المللی که بویژه در زمینه علوم اجتماعی برگزار می‌شود، فرصت‌های مطلوبی برای متولیان یونیکس است تا اعتبار و کارآیی واژگان آن را بیازمایند و به موفقیت آنها در بازار رایج کلمات پی ببرند. و هر وقت که مصرف‌کنندگان آنها - متخصصان، دانشگاهیان، سیاست‌مداران، سیاسی‌کاران، محققان، و مددکاران اجتماعی و غیره - از نقاط مختلف جهان در این کنفرانس‌ها گرد می‌آیند، کلمات آخرین مد نیز وارد گود می‌شوند. در پایان هر آزمون، کلماتی که رواج و رونق یا مناسبت کاربردی خود را از دست داده‌اند، جای به کلمات تازه می‌سپارند تا مزاج دمدمی بازار روشنفکری و حرفه‌ای را خرسند سازند.

چنین است که کلمه «توسعه» با ظرافتی خاص به جای «استعمار» می‌نشیند، کشورهای «عقب مانده» (retarded) ابتدا به کشورهای «از نظر اقتصادی عقب مانده» (retarded Economically)، و سپس به «توسعه نیافته» (under-developed) و در پایان به «در حال توسعه» (Developing) بدل می‌شوند. و چنین است که به موصوف بدون صفت «توسعه»، صفاتی چون «اقتصادی» (Economic)، «درون‌زا» (Endogenous)، «انسان - محور» (Man-centered)، «خود-کفا» (self-reliant)، «از پائین به بالا» (bottom-up) و اخیراً «پایدار» (Sustainable) افزوده می‌شود.

مجامعی که از آن‌ها یاد شد، آزمایشگاه‌ها یا کارگاه‌هایی برای آزمودن کارآیی کلمات یونیکس می‌باشد. اما در ضمن به گونه‌تله‌هایی بر سر راه شرکت‌کنندگان در این مجامع نیز به شمار می‌آید. زیرا این افراد، با آوردن و جاداداد کلمات مزبور در واژگان روزمره خود، به ظرافت به سوی مشروعیت بخشیدن به این کلمات سوق داده می‌شوند. بدین سان کلماتی چون توسعه، جهان سوم، در حال توسعه، توسعه نیافته و اکوسیستم (ecosystem)، ولو برای روانی جریان بحث، حتی توسط کسانی که با به کار بردن آنها مخالف‌اند، نیز به کار می‌روند، و همین کافی است تا این کلمات رواج و قبول خاطر لازم را بدست آورند. گروهی نیز هستند که به خوبی به این دلسوزی‌های نمایشی و بی‌دردانه وقوف

هنوز
میلیون‌ها
تن از مردم
جهان کلماتی
را به کار
می‌برند که
برای‌شان
معنی دارد، و
آنان را
به گردهم
می‌آورد.

دارند، اما وارد بازی می‌شوند تنها به این امید که از فضای آزاد بحث‌ها برای افشاگری و پرده‌برافکندن از سازوکار این گونه دردمند‌نمایی‌ها استفاده کنند. با اینهمه بازی براندازی همواره کاری خطرناک است، زیرا که نگاهی‌نان یونیکس بخوبی فنون جذب ناراضیان را آموخته‌اند.

۴۵
طنین

ویژگی‌های «زبان» سیاره‌ای جدید

تفاوت اصلی میان یونیکس و زبان‌های بومی آنست که مردم «معمولی» و ناوارد به آن تکلم نمی‌کنند. یونیکس زاده‌ی کسانی نیست که نیازمند حرف زدن با یکدیگرند، این وسیله‌ایست که بیشتر برای کسان دیگر طرح شده است، برای کسانی که گویا خود قادر به خواندن جهان خویش نیستند. یونیکس همه این‌ها را به دستگامی نامرئی متصل می‌کند که طبق کلیدی معین کلمات را بنا بر وظایفی که برای انجام آنها برنامه‌ریزی شده‌اند، تفسیر و معنی می‌کند و آنها را، در معناهای تازه سیاره‌ای‌شان، به کسانی که لازم است، بازپس می‌فرستد. و این دستگاه به‌نوبه خود در اختیار شبکه‌ای نامرئی از کارشناسان متخصص در تولید، پخش، و بازاریابی کلمات یونیکس است. از نظر این کارشناسان، زبان‌های بومی باید به دو علت مهم بی‌اعتبار و در نهایت نابود شوند: نخست از آن جهت که جنبه‌ی زیاده از حد محلی و محدود آنها، به هیچ‌وجه به آنها اجازه نمی‌دهد که زبان پیچیده‌ی مدرنیته را درک کنند. دوم آنکه برای تبدیل جهان به یک روستای سیاره‌ای لازم است که در عین حال زبان‌های بومی نیز جای خود را به زبانی سیاره‌ای بسپارند.

پس، یونیکس بیش از آنکه زبان به معنای سنتی و معمول کلمه باشد، سیستم ارتباطی (system of communication) است، سیستمی نو که بتواند جهان را برای مصرف کنندگانش از دیدگاه مشخص همان تفسیر کند. از این رو، به هیچ فرهنگی، به هیچ تاریخی، به هیچ سرزمین یا مکانی (locus)، و به هیچ جامعه‌ای تعلق ندارد. در عین حال، برخلاف دیگر زبان‌های مصنوعی چون فورتران (FORTRAN)، کوبول (COBOL) و بیسیک (BASIC) که سراپا اختراعی‌اند، یونیکس کلماتی را به کار می‌گیرد که همگی سنت و سابقه و تاریخ خود را دارند. همین جنبه‌ی خاص یونیکس و معانی دوبهلوی آن است که آن را زبانی خطرناک و سخت گمراه‌کننده می‌سازد.

استفاده از زبان به گونه ابزاری برای فقیرسازی

در مورد خاص فقر، و درک موضوع آن، خطر یونیکس تنها به قلمرو زبان محدود

نمی شود. بلکه به عنوان ابزاری مؤثر در روند فقیرسازی بکار رفته و می رود. چرا که یونیکس از فقیران، زبان واقعی شان را می رباید و مایه توانایی آنان را در دیدن و نامیدن جهان از دستشان بدر می آورد.

چندی است مد شده که بگویند فقیران خاموش اند. اما در واقع فقیران هیچگاه خاموش نبوده و نیستند. به ویژه هنگامی که با خود و میان خود صحبت می کنند. تنها ورود مزاحم بیگانگان به جهان آنان است که ساکتشان می کند. زیرا با آنان نه احساس هم دلی دارند و نه هم زبانی.

به تازگی برنامه های توسعه می کوشند که این «سکوت» را، بویژه از طریق طرح های «مشارکتی» بشکنند. نتیجه این کار نامعلوم و مبهم بوده است. گروه نسبتاً کوچکی از «فقیران» که اکنون به صدا درآمده اند، به زبانی متفاوت سخن می گویند. به زبانی که بخش اعظم آن از «جهان توسعه یافته» به ایشان منتقل شده است. زبانی که خود روایت فقیری از یونیکس است و مصرف کنندگانش با استفاده از آن نسبت به دیگران احساس برتری می کنند و گرفتار این توهم می شوند که دیگر «بی صدا» نیستند. بلکه گام در راهی نهاده اند که در نهایت آنان را به سرمزول باشگاه اغنیا هدایت می کند. در واقع این توهم آنان را در عین حال با مردم و کس و کار خودشان بیگانه می سازد. چه رفتارشان منبسط از همان زبان ثروتمندان است: گمان می کنند که «تحصیلات» شان آنان را به راهی انداخته است که سرانجام روزی به باشگاه اغنیایشان خواهد رسانید. اما زبان جدید در واقع در آنان عقده حقارت عمیقی نسبت به ثروتمندان بوجود می آورد. آنان را از جهات بسیار، فقیرتر می سازد. چه، از یک سو دیگر نمی توانند با مردم خود با مهر و عطوفتی که قبلاً داشتند سخن بگویند، و از سوی دیگر نمی توانند با ثروتمندانی هم که الگوی ایشان شده اند، گفت و گوی واقعی داشته باشند. زبان اغنیا آنان را در بیان خویشتن و در ایجاد رابطه با دیگران فقیرتر کرده است، بی آنکه وسایلی را که برای زیستن به شیوه الگوهاشان لازم دارند در اختیارشان گذاشته باشد.

فقیران
هیچگاه
خاموش
نبوده و
نیستند.
به ویژه
هنگامی که
با خود و میان
خود صحبت
می کنند. تنها
ورود مزاحم
بیگانگان به
جهان آنان
است که
ساکتشان
می کند.

مختصر آنکه برای این نوع فقیران، آنچه به دنبال «تحصیلات» و «توسعه» شان بدست آورده اند، در واقع سقوطی است مشعشانه از فقر سنتی اما مُرافق و مألوف، به دامان فقر مدرن؛ و زبانی که در این راه آموخته اند با شرایط تازه شان به خوبی می خوانند. ولی این شکل نوین تنگدستی، زندگی را برای بسیاری از اینان صعب تر خواهد ساخت. زیرا، در اثنای امر،

بسیاری از خصصت های انسانی را که پدران و اقوام شان بنا به سنت برای کنار آمدن با گردش فلک کج رفتار بدست آورده بودند، از کف داده اند.

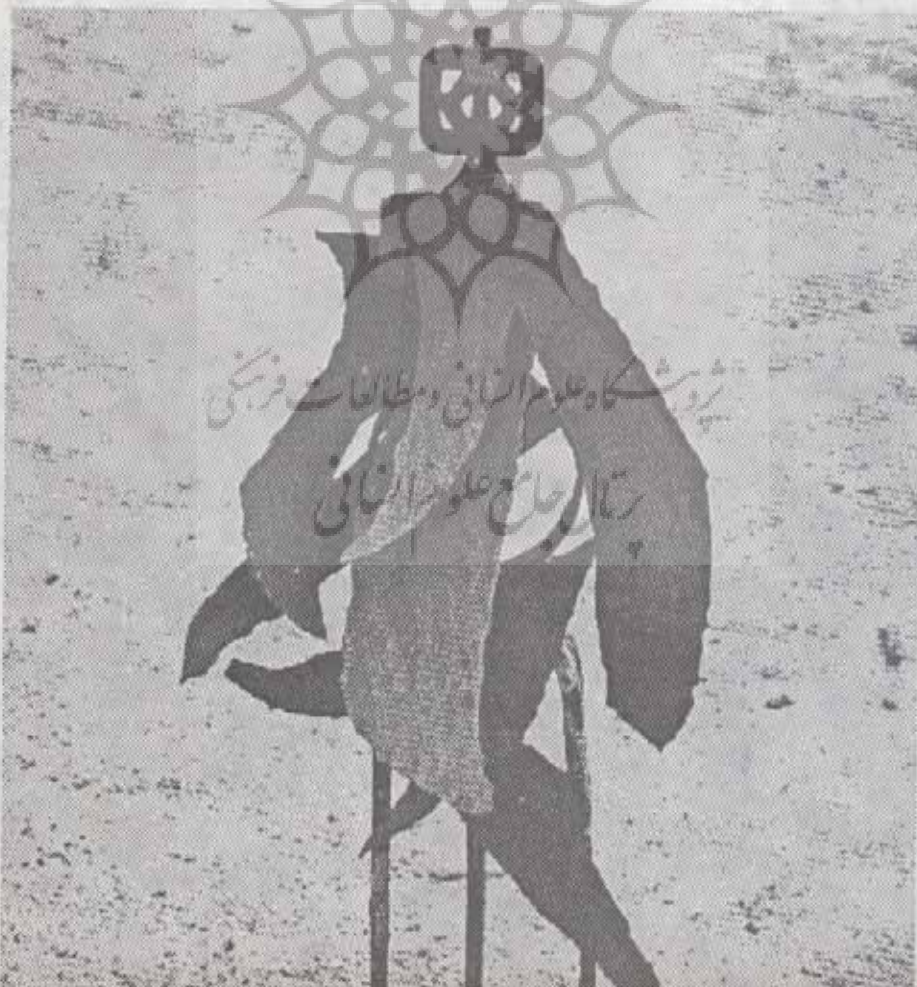
همین زبان است که بویژه در روایت مردمی اش، اکنون توسط متخصصان به میزان گسترده ای به کار می رود تا به یونیکس «چهره ای انسانی» بیخشد. چه، از یک سو، از «نیاز»هایی بوجود آمده است که جامعه مصرف کننده به گروه «باصدا» (vocal) تری از تهی دستان تزریق کرده است. و از سوی دیگر، ترس ها و آرزوهای فقیران مدرن شده را منعکس می کند. بدین سان، اکثر کلمات آن بی درنگ توسط یونیکس و دیگر متخصصانی که درباره فقیران کار می کنند - یا از این کار امرار معاش می کنند - به کار گرفته می شود.

مفکر ۶۷

نظراتی در باب جمله ای مشکوک:

«ریشه کنی فقر از طریق توسعه پایدار»

در پنجاه سال گذشته، افزایش سریع و توسعه روابط و نهادهای بین المللی به یونیکس امکان داده است تا به طرز نرم و آرام و بی برخورد به مانع و مقاومت، در راه استعمار



زبان های زنده کهن سال پیش روی کند. در نتیجه، نه تنها بعضی از گویاترین و معنی دارترین کلمات این زبان ها رفته رفته توسط کلمات جدید سیاره ای بلعیده شده اند، بلکه شیوه های بیانی ما نیز به طرز پر معنا عوض شده اند. اسناد و نطق هایی که در جلسات مختلف سازمان ملل تهیه شده اند، مثال های مناسبی از متونی هستند که همه معنایی دارند و هیچ معنایی ندارند. به طوری که غالب آنها را می توان حتی به شکل و شیوه بهتری با یک کامپیوتر برنامه ریزی شده تدوین کرد.

تا آنجا که من می دانم، برگزارکنندگان و شرکت کنندگان در این سمینار همه از نقادان جریان اصلی تفکر درباره فقر و محیط زیست اند. با اینهمه می خواهم با اجازه از همگی نشان دهم که این روندها تا چه اندازه حتی به چنین سمیناری نیز سرایت کرده است.

بدین منظور، بحث خود را با تحلیل شعار آمرانه که زینت بخش همه اسناد و مقالات این گردهمایی است، آغاز می کنم: «توسعه پایدار در گرو ریشه کن کردن فقر است.»^۱

باور نمی کنم که این جمله برای فقیران یا برای ناآشنایان به «زبان واره» یونیکس اندک معنایی داشته باشد. شک نیست که جمله بالا با حسن نیت تمام و توسط کسانی که یار فقیران اند و غم آنان را می خورند نوشته شده است. اما به همین دلیل باید در آن دقیق تر نگریست. و دریافت که آیا واقعاً معنایی دارد. و از آن گذشته تا چه حد رساننده منظور نویسندگان آن است.^۲

فقر، چنانکه در اینجا از آن مراد می شود، بلا یا آفتی است که باید ریشه کن گردد. در این معنی جای هیچ شک و شبهه ای نیست، چه به احتمال زیاد، فقر در اینجا مطابق اکثر واژه نامه ها و مؤسسات گعکی، مجموعه ای از «فقدان» ها و بخصوص فقدان غذا، مسکن، بهداشت، کار و غیره معنی شده است. و برای بیان یکی از شدیدترین جنبه های «توسعه نیافتگی» - که خود کلمه ای دیگر برای بیان وضع نامساعد فقیران است - به کار می رود. پس

منطقاً به این نتیجه می رسیم که فقر باید از طریق «توسعه» ریشه کن شود. اما از آنجا که کلمه «توسعه» در روایت متعارف یا کلاسیک خود با شکست روبرو شده است، باید به جای آن لفظ «توسعه پایدار» بنشیند. مشکل در آن است که از نظر سازندگان معجون جدید، این نوع از توسعه بدون ریشه کن سازی فقر هیچ معنا و محملی ندارد. بنابراین، اگر ما طالب توسعه پایداریم - که ظاهراً همه بر آن سریم - ریشه کن کردن فقر یک واجب بی چون و چراست، نه

آنچه امروز

فقیران

به دنبال

«تخصیلات»

و

«توسعه» شان

بدست

آورده اند،

درواقع

سقوطی است

مشعشانه از

فقر سنتی به

داسان فقر

مدرن.

به خاطر نفس خود فقر، بلکه از آن رو، و بویژه از آن رو، که مانعی بر سر راه توسعه پایدار است.

دور باطل عجیب این جمله به راستی شاهکاری حیرت انگیز و درعین حال روشنگرانه است که نشان می دهد چگونه بعضی از سؤالات اصلی روزگار ما «مسأله سازی» (Problematisation) می شود. و بویژه به صورت مسأله ای تبدیل می شود که جواب از پیش ساخته آن بتواند با مسائل مشابهی که متخصصان حرفه ای در طرح آن ها تخصص یافته اند، جور دربیاید.

بررسی فقر در زبانی متفاوت

اکنون، بیایم در خیال خود همان مسأله را به زبانی دیگر، به زبانی که شاید برای فقیران آشنا تر باشد، درک و دریافت کنیم. و ببینیم تا چه اندازه استفاده از آن زبان دیگر می تواند ما را به نسخه ای متفاوت از حقیقت مورد بحث مان رهنمون سازد.

زبانی که من بدین منظور برگزیده ام، در درجه اول مبتنی بر قبول وجود صدها شکل و

مکتب ۶۹



دریافت از فقر است و در نتیجه نه تنها ما را از وسوسه سخن گفتن درباره فقر به صورت اسم عام باز می‌دارد و مانع آن می‌شود که اشکال مختلف فقر را فارغ از هرگونه ارتباطشان با فرهنگ‌های گوناگونی که به آن معنی و مفهوم می‌بخشند، در نظر بگیریم، بلکه ما را بر آن می‌دارد تا فقر را به عنوان یک «ساخت اجتماعی» بپذیریم. یعنی قبول بداریم که فقر به خودی خود معنایی ندارد. کسانی که با هم، فرهنگ معینی را به وجود آورده‌اند بنا به تجارب و برداشت‌های خاصی که خود و آشنایانشان از فقر یا حالاتی شبیه آن داشته‌اند به آن معنی (یا معنی‌هایی) داده‌اند که آنهم غالباً تنها برای خود آنها «معنی» دارد و نمی‌توان آن را به زبانی دیگر برگرداند.

سلطه دیرپای نیاز

این تمدن صنعتی و اقتصادزده (economistic) امروزی است که برای نخستین بار در تاریخ، فقر را منحصرأ به یک شکل، یعنی به گونه مجموعه‌ای از «فقدان»ها یا کمبودهای مادی در نظر آورده است. در جوامع بومی فقر همواره به عنوان جزو لاینفکی از سرنوشت یا وضع اکثر مردم بشمار می‌رفت و از این رو تفاوت مشخصی با مصائبی از نوع فلاکت و بی‌نوایی یا گرمسنگی و بی‌مسکشی و بی‌کسی^۷ داشت. در واقع این گونه مصیبت‌ها و بدبختی‌ها در جوامع فقیر استثنایی‌اند. زیرا تا زمانی که در این جوامع شبکه‌های هم‌بستگی و روابط هم‌پشتی و، مرافقت (یعنی همان عواملی که دقیقاً به فقر معنی می‌دهند) برقرار است هرچه در جامعه وجود دارد، بنا بر همان اصولی که ناشی از اخلاق فقر است میان همگان تقسیم می‌شود.

به عبارت دیگر، فقر «تعبیر فرهنگی خاصی از این اصل است که زندگی بناچار باید در چارچوب امکانات محدود موجود قرار بگیرد»^۸... یا فقر عبارت از «نیاز روبه‌رو شدن با واقعیات اجتناب‌ناپذیر است و نه یکی فقدان»^۷. در جوامعی که مردم غم یکدیگر را می‌خورند و به سرنوشت یکدیگر اعتنا دارند، فقر هنوز تنها راه زندگی شرافتمندانه و بازتاب این اصل اخلاقی است که وقتی کسی یا کسانی از ما کمتر دارند، جای آن نیست که ما بیشتر بخواهیم. چنانکه گاندی شصت سال پیش گفته است، «نیوایا نهادن این اصل در حکم دزدی است».

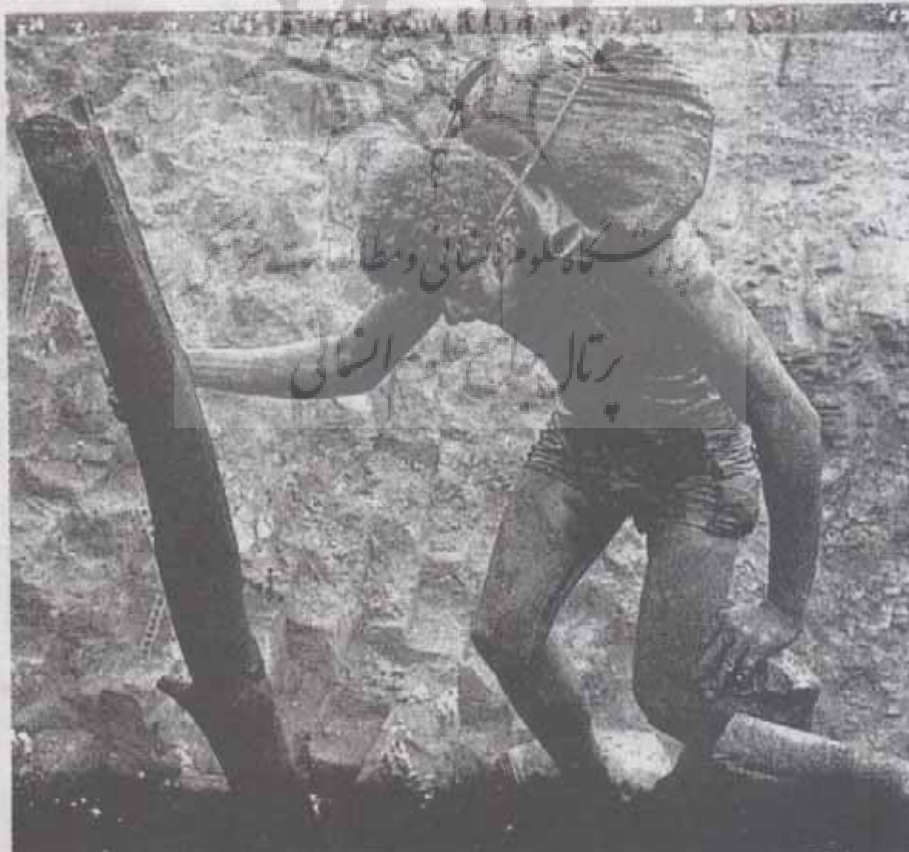
بنابراین، در زبان‌های بومی، فقر در درجه اول حکایت از اعتقاد به قلمرو اجتناب‌ناپذیر جبر دارد و خود شیوه و نظامی است برای کنار آمدن و سرکردن با آن. فقر شیوه‌ای از زیستن است که بر اساس اخلاق سادگی، قناعت، رفاقت و هم‌پشتی بنا شده است. شیوه‌ای از زیستن که با محدودیت‌ها و امکانات موجود شخص می‌خواند. باز به بیانی دیگر شیوه‌ای

از زیستن است برپایه آنچه امروز بدان اقتصاد می‌گویند و در قدیم آن را خانه‌داری (در یونانی Oekonomia یا «اداره خانه») می‌گفتند و با اقتصاد (economy) در معنای لغوی و ریشه‌شناختی‌اش هم آهنگی دارد. فقر همان قناعت به مایحضر و «رضا به داده دادن» و از جبین گره‌گشودن و خرسند بودن از وضعیتی است که خدا برای هر کس در «اقلیم وجود» (به نقل از حافظ) معین کرده است. اقلیم وجود همان است که امروز آن را در زبان سیاره‌ای «محیط زیست» می‌خوانند، که مردمان آن را محترم می‌داشتند و از آن حراست می‌کردند. اما نه از آن رو که مشکلات و خیم محیط‌زیستی جهان، دور سرشان پرواز می‌کرد، بلکه تنها از آن جهت که این محیط یا اقلیم، خانه شخص بود و قضای زندگی و وضعیت و جایگاه او را در جهان تعریف می‌کرد. رابطه میان وجود (being) و اقلیم (territory, climate) آن به رابطه جسم و روح می‌ماند؛ هر دو بخشی از نعمتی هستند که از سرچشمه فیض خالق به ما ارزانی شده‌اند. نعمتی که همواره بکثرت و بی‌همتاست.

تفکر ۷۱

فقر یا شکر نعمت زندگی

بنابراین، زیستن شیوه‌ای می‌گردد برای شناسایی و شکرگزاری از نعمت حیات. راه و رسمی می‌شود برای برخوردار شدن از موهبت زندگی به نحو اکمل، و نه ستیزه و جنگی



مدام و مایوسانه برای آنچه در دسترس انسان نیست و یا نمی‌تواند باشد. و به دنبال آن فقر عبارت می‌گردد از هنر و فن مواجهه با این نعمت، با همه تلقی‌های روحی و اخلاقی که مستلزم آن است. فقر چارچوب مطلوبی بوجود می‌آورد برای کشف رازهای آن «اقلیم وجود» کیهانی، برای آموختن از آن و برای حراست آن.

فقر یا هنر تبدیل محرومیت به برکت

به همه این دلایل، فقر در زبان‌های بومی، هرگز مایه ننگ، یا شر و فساد، یا بلائی که باید دفع شود نبوده است. درست برعکس، درحالی که فقیران خود-خواسته و شهزادگان بزرگ فقر، آن را نعمتی از سوی خدا دانسته‌اند که آنان را به مراتب عالی‌تری از استغناء و

دولت ارتقاء می‌دهد. فقیران «معمولی» نیز غالباً از آن ننگ و عار نداشتند. از نظر آنان ننگ و عار در این بود که انسان بیرون از قلمرو اخلاق فقر و در وسوسه ربودن حاصل دست‌رنج مردمان دیگر زندگی کند. کمتر داشتن، برای آنان، خود سرچشمه برکتی به شمار می‌رود که از آن راه همواره بر قابلیت خود برای زیستن می‌افزایند. و همان نداشتن و کمتر داشتن است که طی زمان به آنان امکان داده است تا نظام‌های دفاعی خود را حفظ کنند و فضایی را که برای دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و مصائب زندگی لازم است، در خود پرورش دهند.

قبول وجود صدها شکل دریافت از فقر، ما را بر آن می‌دارد تا فقر را به عنوان یک «ساخت اجتماعی» در نظر بگیریم.

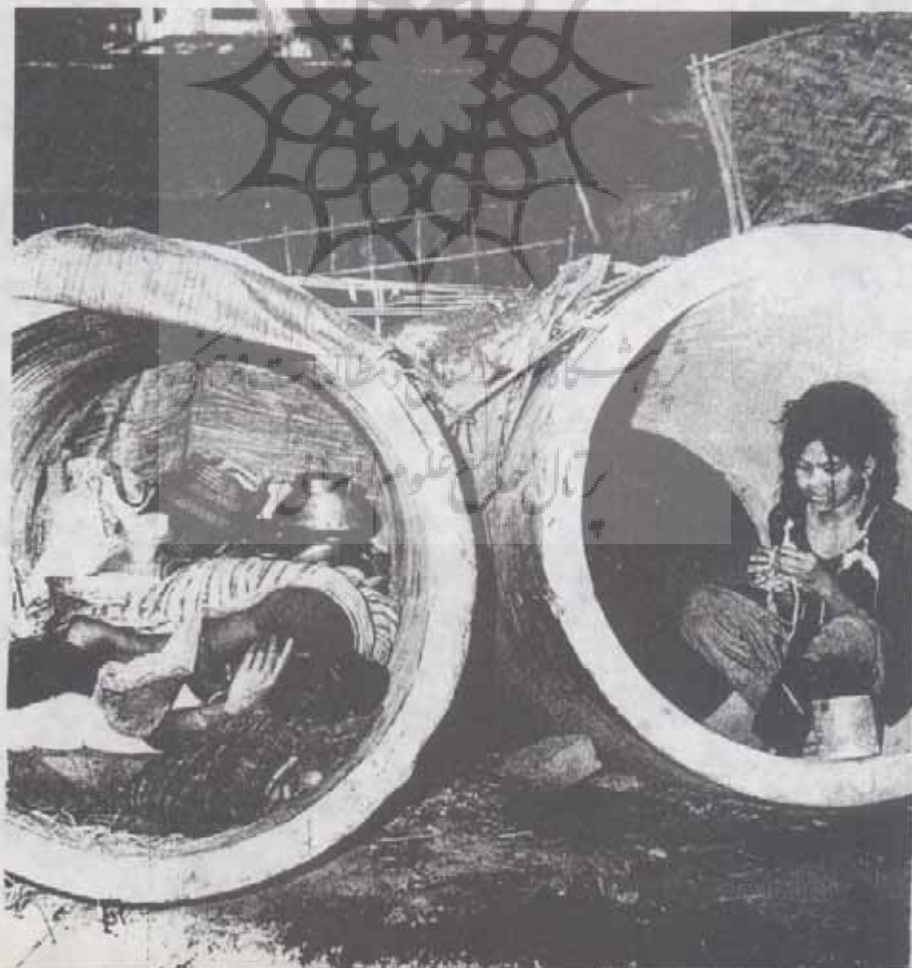
هرچه درباره فقر نوشته‌اند پراز وصف این فضایل است. از آن جمله‌اند خصلت‌هایی از قبیل قناعت، کف نفس، بوکشیدن خطر، دفع بلا، خویشنداری، نظام‌های دفاعی ماهرانه برای مقابله با بلاهای ناگهانی و انواع ناملازمات (جوی، اقتصادی، انسانی و غیره). و نیز حس عمیق تعلق داشتن به خانواده انسانی بزرگ‌تیر و غم منافع مشترک خویش و همسایگان و هم‌محله‌گان را خوردن، و حساس بودن به مشکلات او مصائب دیگر مردم. فضایی که ذکر شد همه برای آنچه به آن «اخلاق معیشت» (Subsistence

ethics) روستاهای سنتی نام داده‌اند ضروری بوده است. و چون این اخلاق از بین برود میلیون‌ها تن به دنبال آن در معرض خطر سقوط فوری به درون اشکال مختلف فلاکت مدرن قرار خواهند گرفت.

و در اینجا نیز، تنها زبان‌های بومی قادرند تمامی عطر و طعم این فضایل را بیان کنند. برای مثال، نه تنها ترجمه دو کلمه فارسی - عربی فقر و قناعت به یونیکس امری محال به نظر می‌رسد، بلکه این دو واژه امروز حتی در زبان‌های اصلی شان معنایی دیگر به خود گرفته‌اند. چون زبان‌های فارسی و عربی معاصر نیز خود تحت تأثیر یونیکس فاسد شده و

بیشتر کلمات شان از ریشه های اصلی خود و از فرهنگی که آن ها را بوجود آورده بود جدا یا بریده شده اند.

واژه فقر خود نمونه بارزی از این جریان می باشد. چه در عین حال که فقر، از نظر لغوی، از نداری حکایت می کند، آن چنان حالت متعالی و سرشاری است که پیامبر اسلام آن را فخر خود دانسته است. [الفقر فخری]. پس اگر فقر را در متن چنین سنت و زبانی قرار بدهیم چگونه ممکن است خیال ریشه کن کردن چیزی را که پیامبر امتی عظیم آن را مایه فخر خود می داند، به گونه یک جهاد عظیم اجتماعی هدف خود قرار دهیم؟ همین نکته درباره قناعت صادق است. قناعت مفهومی است که ترجمه اش حتی از فقر دشوارتر است. بهترین و نزدیک ترین معادل آن در لغت نامه ها کلمه (contentment) است. با اینهمه بار معنایی آن از حالت تسلیم و انفعالی که در این مترادف وجود دارد، بسیار فراتر می رود. آنها که در سنت این مفهوم بزرگ شده اند بخوبی می دانند که قناعت خود شیوه زیستن یا هنری خاص است که فقرا گاه با ظرافتی دردناک آن را در راه زندگانی ای غنی تر و پرمعناتر بکار می اندازند.



لذا در زمینه فقر و قناعت، محرومیت‌ها و «فقدان»هایی که در زبان یونیکس فقر تلقی می‌شوند، الزاماً همگی جنبه‌های منفی ندارند. چون همین محرومیت‌ها در بیشتر موارد فقیر را بر آن می‌دارد که به مبارزه‌ای جان‌بخش و دائم‌تن دهد تا مبادا از جهان زنده و پرفخر فقر خود به ورطه‌ی خانمان‌سوز فلاکت مدرن پرتاب شود، و پیوندهای اجتماعی و انسانی‌ای را که قرن‌ها ضامن حفظ حیثیت و دارایی‌های هر چند محدود او بوده‌اند، ازدست بدهد. این پیوندها و سنت‌های بزرگ زندگی فقیران است که به آنها اجازه داده است به نیازهای فردی خود همواره در چارچوب نیازهای خانه و محله بپردازند و برای مفهوم عدالت و انصاف جنبه‌ای الهی و مذهبی قائل گردند، و همین است که برای آنها فقر و قناعت دعوتی مداوم بوده است برای مبارزاتی ریشه‌دار و تغییراتی اساسی که هم متوجه زندگی درونی و تزکیه نفس آنها بوده و هم رو به عوامل مادی و اقتصادی که مربوط به زندگی جمعی آنها می‌شده، داشته است.

کتاب ۷۵

ریشه کنی فقر یا فقیران؟

به گمان من، اگر این سمینار به زبان دیگری برگزیده می‌شد، یعنی به‌زبانی که کلمات آن معنایشان را ازدست نداده بود، که کلماتش هنوز در جهان فقیران، و نه در ذهن فقرشناسان مدرن، ریشه می‌داشت، هیچگاه کسی به فکر ریشه کن کردن فقر نمی‌افتاد. چون آنگاه همه بهتر به این خطر توجه می‌کردند که شعار بالا می‌تواند آنها را به راه‌هایی که بیشترشان در جهت مخالف منافع فقیران است سوق دهد. این نکته را از آن جهت می‌گویم که حدس می‌زنم هدف همه شرکت‌کنندگان در این سمینار در درجه اول کمک به قربانیان «فقر مدرن» و شکل‌های دیگر بی‌نواهی و تهی‌دستی است و هدف اصلی آنست که وضع و فضایی دیگر بوجود آید تا از آن راه قربانیان تمدن صنعتی بتوانند خود سرنوشت خود را در دست بگیرند و به شکرانه‌ی الحیای والاترین صفات و فضایی که در خود دارند، فعالیت‌های خویش را برای به‌سخت آوردن عدالت اجتماعی و شرایط زندگی بهتر، آزادانه دنبال کنند.

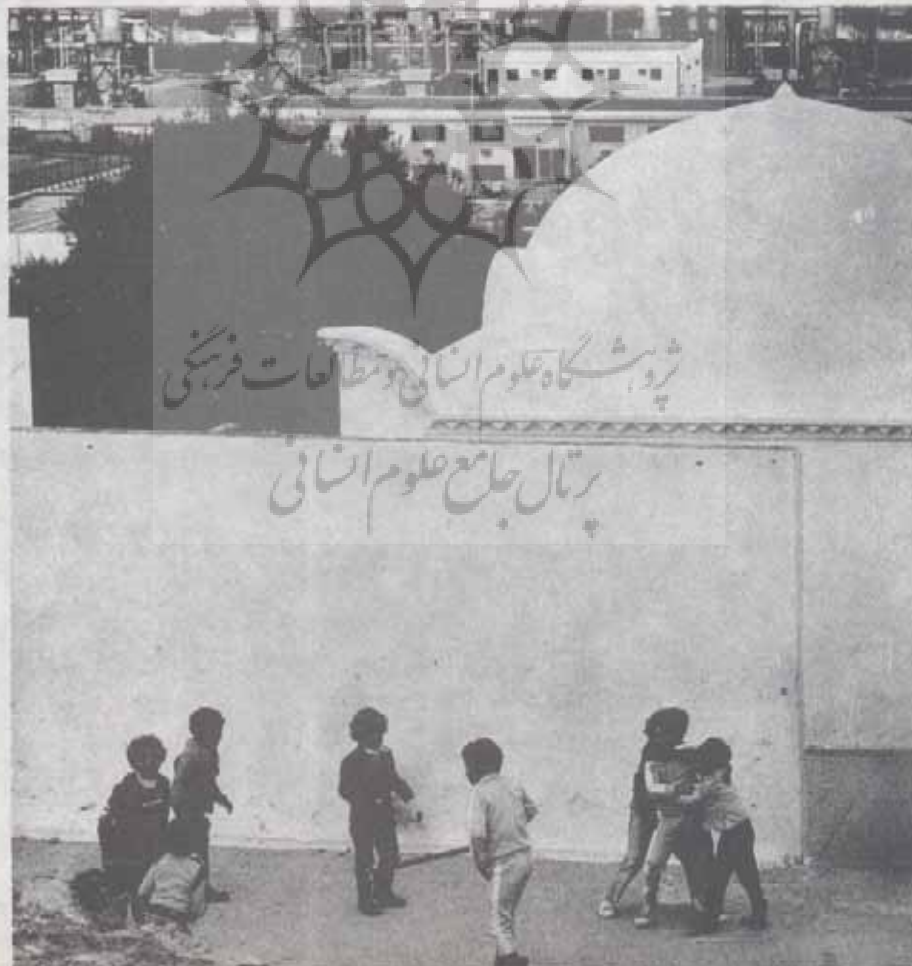
اگر هدف اصلی این است، باید این نکته را همواره به یاد سپرد که فقدان‌هایی که گریبان‌گیر فقیران است معمولاً با آن فضایل همراه است. در نتیجه چگونه می‌توان یک بُعد آن را ریشه کن ساخت بی‌آنکه بُعد دیگر را به خطر نینداخت؟ و فراموش نکنیم که آن فضایل انسانی که بُعد دیگر فقر را تشکیل می‌دهد در واقع تنها وسیله اصلی است که اکنون برای فقیران باقی مانده است تا بتوانند با آن فقدان‌ها و محرومیت‌ها کنار آیند.

به سوی درک صحیح‌تری از فقدان‌ها

بنابراین، درخواست من از اعضای این سمینار آنست که با دلسوزی تمام متوجه این نکته اساسی شوند: طرح‌ریزی یک برنامه تازه برای «ریشه‌کن‌سازی فقر» نباید مثل گذشته مسأله‌ای میان بردن فقدان‌ها و محرومیت‌ها را جدا از بستر اجتماعی-فرهنگی که در آن قرار گرفته‌اند در نظر گیرد.

این درخواست من به هیچ‌روی نباید به معنای دست‌کم گرفتن فقدان‌های مورد بحث تعبیر شود بلکه تنها به این معناست که:

الف - فقدان‌های مذکور تنها جزئی از مسأله است: مسأله اصلی که خود موجب بیشتر آن «فقدان»‌هاست، به تغییرات عمیق‌تر اجتماعی و مداخلات و دستکاری‌هایی مربوط می‌شود که در عین حال فقدان‌های مذکور را هم مزمن و هم تشدید می‌کند. همچنین، مداخلاتی که از سوی منافع مستقر قدرت و نهاد‌های وابسته و پشتیبان آنها به‌طور سیستمی انجام می‌گیرد، به نظام‌های سیاسی و اقتصادی گوناگون اجازه می‌دهد که هدف‌های



مورد نظر خود را بی توجه به منافع اکثریت مردم دنبال کنند.

ب- تا زمانی که ریشه های فقیرسازی مدرن به طور جدی بریده نشوند، هیچ کار اساسی نمی توان برای قربانیان آن - و یا حتی توسط قربانیان آن - انجام داد. از ریشه های مهم این جریان می توان پدیده های زیر را نام برد: اقتصادزدگی (economization) جوامع، فردگرایی به معنای ستایش فرد (individual) مدرن (یعنی ستایش انسانی که کاملاً از ریشه های اجتماعی - فرهنگی و کیهانی اش جداست) ^۸ شهوت مصرف و اسراف به مثابه شکل تازه ای از قدرت، نابودی منظم محیط زیست بومی، و غیره.

فراسوش
نکنیم که آن
فضایل
انسانی که
بعد دیگر فقر
را تشکیل
می دهد
در واقع تنها
وسیله اصلی
است که
اکنون برای
فقیران باقی
مانده است تا
بتوانند با آن
فقدان ها و
محرومیت ها
کنار آیند.

ج- همه انواع دخالت در زندگی مردم، که برپایه عقاید «مسیونی» و نجات بشریت انتزاعی قرارداد باید متوقف گردد. جهت بیشتر دخالت ها باید تغییر یابد و در همه حال از تغییرات درونی آغاز گردد. یعنی از نیاز به معنی دارتر کردن زندگی خود شخص الهام بگیرد.

تنها در طی چنین تغییرات درونی است که میلیون ها بیگانه ای که تا آن زمان برای ما تنها به شکل یک بشریت انتزاعی جلوه می کردند، بیگانگی خود را از دست می دهند،^۹ و آنان که لاقط در حوال و حوش ما قرار دارند به هیأت آشنایانی درمی آیند که می توانیم با آنان روابط واقعی و قلبی برقرار سازیم و آنان را به شکل همراهان و هم سفرانی می بینیم که باید به حرفشان گوش داد تا شاید از این راه هم آنها بتوانند از فقر خود ما بکاهند و هم ما بتوانیم احیاناً باری از دوش آنان برداریم.

د- زبان فقر جدیدی که سخت مورد نیاز است باید از این نوع تجربیات و برخوردها بوجود آید و متأثر گردد. و این زبان باید چنان غنی و باز باشد که بتواند جهان همه آن دردمندانی را که تا آن زمان برای ما «غریبه» بودند، بیان کند. هر فقدان های مورد نظر باید به همان زبان و توسط مبتلایان به آن تعریف شود.

و- این تعاریف به هیچ وجه نمی توانند در مقیاسی «جهانی» (universal) و فرا-محلی (trans-local)، و توسط مشخصان و دانشمندان و توسعه چیان به کار گرفته شوند. چه بیشتر آنها در فکر تأمین بودجه برای طرح های فقرزدایی خاص خود می باشند.

ز- دردهای مردم را نمی توان از طریق «مسکن های فوری» و پانسمان های سطحی (که از سوی منابع تکنوکرات، سیاسی یا رسانه ای تجویز می شود) و یا با طرح و اجرای

برنامه‌های وسیع کمک‌های مالی و فنی تسکین داد. برنامه‌های ریشه‌کنی فقر که در پنج سال اخیر به عمل درآمده است عموماً بر فقدان‌های کذائی تمرکز داشته که به ابعاد دیگر فقر کاری نداشته‌اند. در نتیجه کمتر بر واقعیت‌های تهی‌دستی و فقر مدرن و علل واقعی آن تأمل کرده‌اند. کار آنها تنها ریشه‌کنی تصویری خاص از فقر بوده است. در این زمینه فقر معمولاً با تهی‌دستی و فلاکت همسان شده و به همین جهت تنها راه را برای گسترش خزنده فقر مدرن باز کرده است. در نتیجه، بجای آنکه نگذارند فقیران از ریشه‌هاشان (و از تنها «محیطی» که می‌تواند به احیاء و شکوفایی فضای زندگی‌شان یاری کند) کنده شوند، راه را برای کنندن آن ریشه‌ها باز کرده‌اند. از این رو مسئولیت تبدیل‌نهایی فقیران به تهی‌دستان مضطر و نیازمند، گاه مستقیماً متوجه اینان بوده است.

فلتکو ۷۸

نامیدن و خواندن صادقانه جهان

از آنجا که در واقع از من خواسته شده تا درباره روابط فقر و محیط زیست سخن بگویم، بخش‌نهایی مقاله‌ام را به چند تذکر مختصر در این باره اختصاص می‌دهم: چنانکه پیش از این گفتم، فقر اساساً یک ساخت اجتماعی است. از این رو انواع فقر و نیز تعبیرها و برداشت‌هایی که از آن شده است به اندازه فرهنگ‌ها و حتی افراد روی زمین است. اما این برداشت‌های متفاوت ملی قرن‌های متعددی در یک امر مشترک بودند: در این اعتقاد که جبر برای هر کس واقعی اجتناب‌ناپذیر است و در نتیجه در دنیایی که همه چیز را هنوز نمی‌توان برای همه فراهم ساخت، زیستن در فقر، چه به اختیار و چه به اجبار، تنها راه اخلاقی سامان دادن به زندگی در محدوده تنگ وضع موجود است. با پیدایش «روشنگری» (Aufklärung, Enlightenment) و مفهوم اروپایی «ترقی»، اعتقاد بالا جای خود را به عقیده‌ای ضد آن داد. از آن پس نه تنها جبر جنبه اجتناب‌ناپذیری خود را از دست داد، بلکه صورت واقعی نامطلوب را بخود گرفت که می‌بایست با آن مبارزه کرد. اعتقاد جدید از آن انسان‌نویسی بود که به شکرانه‌بخرد و دانش خود بالاخره به تمامی نیروهای بالقوه و آزادی خود پی برده بود، انسانی که برای نخستین بار هم می‌توانست و هم لازم می‌دانست که جبر کهن سال را مغلوب سازد. این بینش نوییاد، به نوبه خود به یک تغییر و تبدیل جدی در زبان منجر شد: فقر معیار کمبودها و فقدان‌ها، بویژه فقدان کالاها و خدماتی گردید که دسترسی به آنها برای ریشه‌کن کردن جبر و اضطراب لازم شناخته شده بود.

از محله تا محیط زیست

در گذشته، بیشتر مردمان روی زمین خود را متعلق به جهان‌های وسیع‌تری می‌دانستند که قلمرو آن برحسب افق‌ها و فراسوهای هر گروه انسانی تعیین می‌شد. اشیاء و مردمانی که هر فرد را به این جهان‌ها مربوط می‌ساخت، از تنوع گسترده‌ای از نام‌ها برخوردار بود. کلمه «محیط زیست» (Environment) در معنای مدرن آن حتی در فرانسه، تنها در قرن بیستم وارد واژه‌نامه ۱۰ شد. در جوامع بومی، «جوار» و در وهمسایه شخص (Surrounding) - (از حیاط خلوت خانه و زادگاه و محله و کوی و برزن گرفته تا آبادی و روستا و طایفه و بروبوم و سرزمین) بود که جای او را در مکان (Locus) یا محلی که به آن

طرح ریزی يك
برنامه تازه برای
«ریشه‌کن‌سازی
فقر» نباید مثل
گذشته مسأله
از میان بردن
فقدان‌ها و
محرومیت‌ها را
جدا از بستر
اجتماعی-فرهنگی
که در آن قرار
گرفته‌اند در نظر
گیرد.

تعلق داشت تعیین می‌کرد. به علاوه، آن جوار یا بروبوم به روح و جسم شخص می‌مانست: مردم از آن همچون موهبتی الهی و بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی و کارانسان پاسداری می‌کردند، به آن عشق می‌ورزیدند و احترام می‌گذاشتند. در برابر جمع حاضر نیازی به این تذکر نیست که چنین رابطه‌ای با محیط‌زیست نقش مفید و عملی مهمی در حفظ تعادل طبیعی و پایدار میان طبیعت و انسان داشت. تعادلی که درانبوه نوشته‌های مربوط از آن سخن به میان آمده است. ۱۱ «فقدان قوت لایموت و بی‌چیزی واقعی در خانواده، درحالی که دیگر افراد روستا از غذا بهره فراوان داشتند، امری محال بود». این اظهار عقیده ریموند فرث (Raymond Firth) درباره نظام توزیع خوراک در مائوری (Maori) ۱۲ برای بیشتر جوامع صادق است. معمولاً محدودیت‌های محیط‌زیستی به نوبه خود محدودیت‌های اخلاقی، مذهبی، قانونی و غیره را بر افراد جامعه تحمیل می‌کرد و برعکس. این امر به فرهنگ‌های مختلف امکان می‌داد تا به گونه‌های مختلف اجتماعی که به طرز بسیار آهسته‌آهسته و تعادل یافته و برای حل مشکلات محیط‌زیستی جوامع ساخته و پرداخته شده بودند، عمل کنند. زنان‌هایی که برای تبیین این محدودیت‌ها و قوانین اخلاقی بکار می‌رفت به مردم کمک می‌کرد تا مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین راه حل‌ها را برای مسائل خود بیابند.

در پی عقایدی که از روشنگری و علم مدرن برخاست، می‌توان از رؤیای فرانسیس بیکن سخن گفت که می‌خواست طبیعت را «تشریح» کند، در آن «نقوذ» یابد و حتی آن را تحت «شکنجه» قرار دهد تا اسرارش را فاش سازد، در این شرایط زمین دیگر آن زمینی نبود که همواره در تصور انسان‌ها وجود داشت. از جمله زمین دیگر آن مادر مهربان و پربرکت

همگان نبود و چون همگان، مخلوق جهان بزرگتری نبود که آفریده شده باشد. بلکه تبدیل به یکی از عوامل اصلی جهاد بزرگ علیه جبر شده بود. از سوی دیگر این تغییر انقلابی که در دید و درک انسان بوجود آمده بود زبان نو به همراه آورد، زبانی که محیط زیست مردم را از نقشی که تا آن زمان در حراست از اقتصاد معیشتی ایفا می کرد، رها ساخت. به عبارت دیگر محیط زیست مردمی که در یک آبادی یا محل معین زندگی می کردند از زندگی مردم و واقعیات انسانی و طبیعی محل جدا شد. در زبان تازه یونیکس به «محیط زیست» نقش جهانی یا سیاره ای جدیدی تفویض شد: نقشی که «منابع» لازم را برای «پایدار» ساختن جنگ علیه جبر تأمین سازد. به عبارت دیگر کلمه «محیط» تنها به معیاری تنزل یافت که از آن راه می توان ظرفیت و کشش زمین را برای دست یابی به پیروزی نهایی بر جبر تخمین زد.

بوجود آمدن مفهوم «اکوسیستم» و «معضل سازی» کلمه «محیط» در چارچوب اکولوژی، نقطه چرخشی در درک مردم از مفهوم قدیمی محیط یا «اقلیم وجود» شخص بود. تبدیل زمین به «اکوسیستم» به گفته تیک هیلدیارد نتایج زیر را به دنبال آورد: «محصول



کردن، سلب مالکیت، گرفتن زمین مردم، محصور کردن دانش، کوتاه کردن دست مردم از منابع، بیرون کشیدن منابع از بطن محیط، اختراع مفهوم «منابع»، و سپس جلوگیری از دست‌یابی مردم به آب و زمین‌شان، گذاشتن آن زمین‌ها در اختیار دیگران، انتقال قدرت به یک اقلیت کوچک، انتقال نظارت به یک اقلیت کوچک»^{۱۳}. نتیجه آنکه، آن تکیه و تأکیدی که هزاران هزار سال همواره بر روابط مقدس انسان‌ها با محیط پیرامون‌شان و نیز با نقش شخصی و محلی‌شان در حفظ و حراست از آن قرار داشت، به سوی مدیریت و سرپرستی و نظارت متوجه گردید.

عاشق
۸۱

لزوم محلی ساختن جهان (Deglobalization)

اکنون زمان آنست که به سوی مردان و زنان واقعی که در سرزمین فرهنگی و کیهانی خود زندگی می‌کنند، بازگردیم و روابط و بستگی‌هایی را که مردمان با محیط پیرامون‌شان دارند از سطح انتزاعی جهانی و سیاره‌ای بیرون آوریم. در این هنگام است که می‌توان: اولاً، دریافت که تاچه حد و به چه نحو این محیط پیرامون و لزوم حراست از آن برای آنان معنی واقعی دارد و حرف یا نیت تو خالی نیست. و ثانیاً، از نو کشف کرد که در شرایط مدرنیته چگونه می‌توان به ارتباطات معنی‌داری که بین فقیران و محیط پیرامون‌شان وجود دارد، زندگی و صورت‌هایی نو بخشید، باید اذعان داشت که در این جایز زبان کنونی فقر - یا زبان محیط زیست - سخت نارسانست و به سختی می‌تواند چنین منظوری را عملی سازد.

آوردن مثالی در این باب می‌تواند مفهوم این گفته را روشن‌تر سازد. چه هنگامی که در همین مقاله اصطلاح «روستای سیاره‌ای»، به آن صورتی که من در ذهن خود از آن مراد دارم، رد می‌شود، پناچار در گفت‌وگو میان من و کسانی که به زبان یونیکس معتاد شده‌اند، بسته می‌شود. آنان می‌گویند: «ما فوراً ما را متهم سازند که گویا نمی‌خواهم وضع تازه‌ای را که در پی سرعت گرفتن و گسترش بی‌سابقه ارتباطات در سطح سیاره‌ای بوجود آمده، به عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر بشناسم». به عبارت دیگر به این واقعیت تن در نمی‌دهم که دنیای همه ما، هم اکنون، به نحوی، سیاره‌ای شده است. و طبیعی است که چنین تهمت بی‌اساسی تحریفی از موضع واقعی من در این زمینه است. از سوی دیگر، می‌توان تصور کرد که همین موضع به دلایل کاملاً متفاوت و به نحوی دیگر از سوی یک هندوی بنیادگرا تحریف گردد و حمل بر آن شود که گویا غرض من از بازگشت به فضای سنتی و بومی آنست که به خاطر حفظ اصالت آن فضاها باید دیدگان خود را برآنچه که طی قرون گذشته در دنیا روی داده بیندیم. و باز روشن است که این نتیجه‌گیری‌ها

به هیچ وجه با موضعی که من در این زمینه ها دارم وفق نمی دهد. پس برای آنکه مطلب من آن چنانکه هست ادا شود، امروز برای من راهی جز آن نمانده است که به زبانی تازه متوسل شوم. زبانی متفاوت با کلماتی آشنا، که نه تنها مراد من و هم فکران و دوستانم را برساند، بلکه برای مخاطبانم نیز فهمیدنی و مشترک باشد.

در این زبان، بناچار کلمات پایه ای چون فقر، محیط پیرامون، تغییر، آزادی، توسعه، نیازها، و منابع باید از نو و بر مبنای کاملاً تازه ای تعریف شوند.

چرا زبانی تازه؟

دلایل فراوانی برای جست و جوی چنین زبانی وجود دارد.

ما اکنون در جهانی زندگی می کنیم که همه چیز آن، از جمله ساکنانش، سخت عوض شده اند. این حقیقتی است بدیهی که بر همگان آشکار است. و با این همه باید گاه باز یادآوری شود. بن بست هایی که بر اثر عصر ترقی به آنها رسیده ایم، و امکاناتی که برای شکستن این بن بست ها بوجود آمده و نیز خطراتی که همین امر در برابر ما نهاده، ما را در آستانه اوج گیری ها - و نیز سقوط های تازه - قرار داده است. خلاصه، تغییرات بی سابقه ای که از هر جهت در زندگی یکایک ما روی داده و می دهند، چه از نظر کیفی و چه کمی افزایش یافته است.

در این جهان نو، میلیون ها روستا وجود دارد که هنوز شیوه های متفاوت خود را در زمینه های «گفتن و پرداختن» حفظ کرده اند. و در عین حال شبی آنها را تسخیر می کند؛ و آن طرح مدرن تبدیل کردن همه آنها به یکی روستای سیاره ای با زبان واحد و با شیوه های «گفتن و پرداختن» واحد است که عملاً وجه مشترکی با هیچ یک از آنها ندارد.

آری، هنوز میلیون ها تن انسان به میلیون ها شیوه متفاوت و تنوع می برزند، و به همان میزان امیدها و رؤیاهایشان نیز متفاوت است. روستای سیاره ای که در انتظار این جمع است و باید روستاهای واقعی و محلی را در خود ادغام کند قاعده تائیلید به توسط اقلیتی از متخصصان فوق مجهز و فوق تربیت یافته ای اداره شود که با آخرین تکنیک های مدیریت، نظارت، دخل و تصرف، اغوا و سرکوب مجهزند. برای این گروه، میلیون ها مردمی که یاد کردیم، در حکم غریبه هایی هستند که به «واحدهای مساوی بشریت مطلق تقسیم شده اند.»^{۱۴}

برای این متخصصان، آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، آنست که همه چیز با کاربرد و سرعتی علمی در راه رونق اقتصادی روستای سیاره ای نو بکار رود و بسیج گردد.

ولی اگر قرار است که نیازهای مردم این روستا تنها با توجه به این اصل تعریف گردد، طبیعی است که در حال حاضر برندگان این برنامه باز آن اکثریتی خواهند بود که در کشورهای شمالی زندگی می‌کنند. در این کشورها مردم به «سطح زندگی» بالای خود معتاد شده‌اند و در واقع از این اعتیاد خود، یعنی از داشتن حقوق مساوی به عنوان شهروندان آزاد، حتی اگر به بهای خواری روح شان باشد، خرسندند. اما در جاهای دیگر نیز میلیون‌ها و میلیون‌ها روح خوار می‌شود و فقر مدرن شده در همه جای آن می‌خزد و می‌گسترده بی آنکه هیچ یک از آن نیازهای ابتدایی رفع شده باشد. قهر و خشونت که از سوی مردم خودشان و حکومت‌های خودشان بر آنها می‌رود، در بعضی نقاط جهان به چنان اوجی رسیده است که آماده‌اند تا روح خود را هم - اگر لازم باشد - به بهای بدست آوردن همان حقوق و آزادی‌ها بفروشند.

غرض من از
بازگشت به
فضای سنتی
و بومی این
نیست که
به خاطر حفظ
اصالت آن
فضاها باید
دیدگان خود
را بر آنچه که
طی قرون
گذشته در
دنیا روی داده
ببندیم.

این‌ها واقعیات‌اند. همان‌گونه که اثرات آن روستای سیاره‌ای کذایی بر روستاهای بی‌شمار واقعی که جهان ما را پرچود می‌آورند نیز خود یک واقعیت عمده زندگی است. بعضی از نیازهایی که در کشورهای توسعه یافته صنعتی برآورده شده یا قرار است برآورده شود، می‌تواند برای روستاهای واقعی بکلی بی‌معنی و یا حتی، در نهایت، برای آینده آنها ویرانگر باشد. چه این‌ها، غالباً نیازهای القایی و تزریق شده‌ای است، که هیچ ربطی به بهزیستی کلی مردم ندارد. با اینکه در بسیاری نقاط، در حالی که همان نیازهای القایی نیز در دنیای خیالی مردم راه یافته‌اند، میلیون‌ها نفر بی‌صبرانه در انتظارند که بتوانند روزی مانند بسیاری از مردم شمال نیازهای اصلی خود را در شرایطی انسانی‌تر تأمین سازند. چه، صرف نظر از نفوذ زبان تازه‌ای که بر مشکلات واقعی می‌افزاید، اهالی جنوب اینک در کومیدی تمام در چنگال مصائبی چون گرسنگی، بیماری، بی‌سپهری، بی‌قانونی، و با شکل‌های متفاوت تنگدستی، بی‌نوازی و توهین و تحقیر دست و پا می‌زنند.

به علاوه نباید از یاد برد که زبان پس از روشنگری، علی‌رغم تفرقه‌پرورده‌ای و انسان - ستایانه‌اش آرزوها و رؤیاهایی نو را در همه بوجود آورد و به کلماتی چون آزادی، خرد، دمکراسی و عدالت برای چند صباحی بال‌و‌پیر و امکانات شکوفایی تازه بخشید. و در بسیاری موارد اینها همان کلماتی بودند که در فرهنگ‌های سنتی سخت بی‌روح و بی‌خون شده و در جوامع بسته دچار خفقان و اختناق گشته بودند. (البته چندان طولی نکشد که آن واژه‌ها نیز سرانجام بخش اعظم عصمت خود را از دست دادند و فاسد شدند و در نهایت

در خدمت هدف های بکلی متفاوت و مداخله گرانه درآمدند.)
باینهمه باید اذعان داشت که رؤیا و امیدهایی که از این کلمات برآمد، هنوز زنده و ستودنی است و برای همه، و بویژه برای فقیران سخت ارزنده و مهم است و نمی توان آنها را تنها به جرم آنکه در عمل به عنوان وسایلی در راه فساد و دستکاری و حتی سلطه و سرکوبی بکار رفته اند باطل و محکوم تلقی کرد.

زبان های نارسا

و این مسأله مرا از نو به لزوم جست و جوی زبانی تازه بازمی آورد. زبانی تازه که بتواند ما را در نامیدن جهان پیچیده و ستیزه جویی که در آن زندگی می کنیم، یاری دهد.

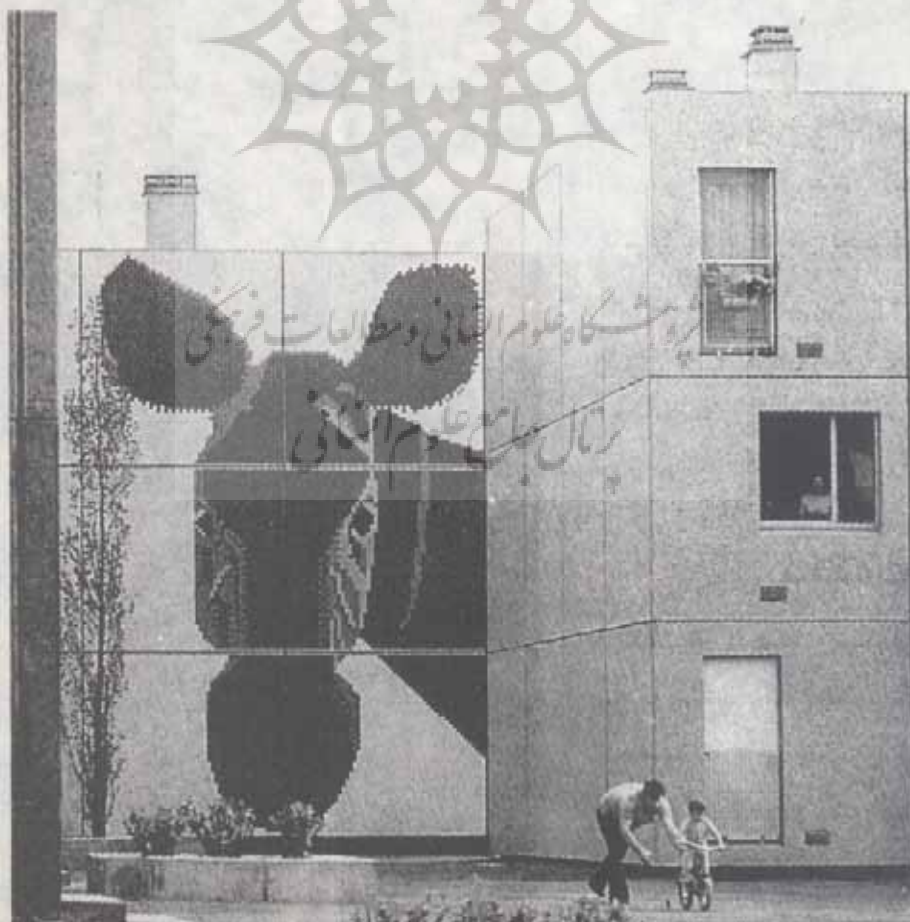
به آنچه در بالا درباره زبان های متأثر از یوتیکس گفتیم می توان افزود که این زبان ها اساساً ابعاد انسانی و غیراقتصادی حقیقت را پنهان می سازند و درک و روی آوری به آن را، چنانکه بایسته است، دشوار می سازند. مانند آنکه فقر سنتی را با توسعه نیافتگی مترادف می کنند. منطقاً چنین به نظر می رسد که توسعه می تواند جوابگوی فقر سنتی گردد و همین استنتاج، برای حقیقت مهم تر دیگر پرده می پوشاند که غالباً در عمل، توسعه تنها به این نتیجه رسیده است که فلاکت یا فقر مدرن را جانشین فقر سنتی سازد، و بر همین سیاق تکرار مداوم شعارهای فریبنده ای چون «ریشه کنی فقر» به جای آنکه کمکی به حال فقیران باشد تا بتوانند از طریق آن عاقلانه ترین راه حل ها را برای مشکلات خود بیابند، دست آنها را از این کار کوتاه می سازد.

در این زمینه حتی مبارزات پیشگام برای به امضاء رساندن «معاهده بین المللی درباره فقر» خطر آن را دارد که اولویت را بر فعالیت هایی قرار دهد که بسیار جذاب و گیرا به نظر می رسند اما برای سرنوشت روزمره فقیران کم اهمیت اند. موافقت نامه های بین المللی در واقع بسیار جذاب اند، اما غالباً اولین کسانی که از آنها حمایت می کنند و بر پای آنها امضاء می نهند، آخرین کسانی هستند که آنها را به عمل درمی آورند. شک نیست که تهیه و تصویب چنین مدارکی می تواند به بعضی خواست های پراهمیت مشروعیت بخشد و در نتیجه از منطقی قابل فهم برخوردار است. اما، همان گونه که ایگناتیف گفته است، نباید در مورد درخواست هایی که روی سخن شان با همه، و بنابراین با هیچکس است، گرفتار توهم شویم. ۱۵۰ به دلایل مشابه «موضوعات انتزاعی نمی توانند توسط رهنمودهای انتزاعی

که از نیازهای جهانی بشری و از حقوق جهان شمول بشر دم می زنند، پشتیبانی شوند. و این خود دلیلی دیگر و سوای این واقعیت است که رهنمودها مثنی کلمات اند و درعمل شلاق است که حکومت می کند» اگر برای فقر زبانی متفاوت بکار بریم، شاید بهتر دریابیم که فقیران برای آنکه «دوباره افرادی واقعی و تاریخی و برخوردار از روابط اجتماعی و قدرت حراست از خویش بشوند»^{۱۶} چه می طلبند.

گلنگو ۸۵

ولی در این زمینه نیز احتیاط شرط است. چه، هستند زبان های «فقیر-گرا»یی که هدف شان دفاع از فقیران است ولی پاره ای از آنها نشانگر ضعفی دیگراند. از این شمارند زبان های «دفاعی» که از طریق بکار بردن نوعی یاد و درینج (Nostalgia) برای روزگار گذشته و زمانی که فقرا از قدر و منزلت خاصی برخوردار بودند، می کوشند با جنبه های فروکاهنده زبان مسلط به مخالفت برخیزند. این زبان ها شاید به زبان فقیران نزدیک تر باشند. اما مشکل آنها در این است که از درک تغییرات عظیمی که مدرنیته، بویژه در درک مردم از واقعیت، به بار آورده است، ناتوان اند و ابعاد گوناگون آن تغییرات را در نظر



نمی گیرند. در نتیجه، در بسیاری موارد، خود این زبان‌ها به نحوی دیگر امیدها و آرزوهای فقیران امروزی را از دید خاص خود تفسیر و تعبیر می کنند. برای مثال، فقر شهری غالباً نمایشگر بعضی از جدی ترین جنبه های فقر مدرن با بار سنگین تنگدستی، بی نوایی و حقارت ویژه آن است. با اینهمه گاه قدرت خارق العاده فقیران را در بازآفرینی فضاشان به نمایش می گذارد. بسیاری از مبارزان و محققان هوادار فقیران به سبب زبان سطحی و یک بعدی شان کمتر توانسته اند همه جنبه های خلاق قدرت فقیران را در بازآفرینی شبکه های جدیدی از روابط اجتماعی و جمعی در دل جنگل - شهرها باز بتابانند. در میان آنان، تعداد کاوشگرانی که در رسم و راه فقیران برای کشف «جنبه های خوب» زندگی شهری غور کرده باشند، باز هم کمتر بوده است.

پس باید به دنبال زبانی بود که بتواند هم از تأثیر یونیکس رها باشد و هم از تأثیر زبان هایی که دیگر برای توصیف پیچیدگی های غالباً گیج کننده مدرنیته مناسب نیستند عاری باشد. و یافتن چنین زبانی البته به هیچ روی آسان نیست. ولی اگر نعمت زندگی که به همه ما سهمی از آن رسیده است هنوز برایمان معنایی دارد، باید با یکدیگر برای رسیدن به این مقصود کار کنیم.

اولین و آسان ترین قدم در این راه آنست که گوش به زنگ زبان هایی که هم اکنون در کار فاسد کردن بیش ما هستند باشیم. قدم بعد آنست که همچنان به آموختن هنر گوش دادن به جهان و حس کردن آن ادامه دهیم.

شروشکا علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این مقاله به مناسبگ نخستین گردهمایی:

Global Forum For Environment And Poverty GFEP

(گردهمایی سراسر جهانی برای محیط زیست و فقر) در بنگلادش تهیه شده است.

*- این گردهم آیی که پس از کنفرانس جهانی ریودوژانیرو درباره محیط زیست بوجود آمد مرکب از فعالانی از جهان سوم است که هدف شان بررسی مسائل محیط زیست از دیدگاه فقیران است. دبیرکل این گردهم آیی (فورم) دکتر عتیق رحمان استاد دانشگاه بنگلادش است.

پانویسها:

۱. Newspeak - این اصطلاح ساختهٔ اورول در رمان ۱۹۸۴ اوست. نو زبان از ابداعات «حزب» فراگیر در رمان ۱۹۸۴ است که جبراً باید جانشین زبان قدیم شود. بدین جهت مدام توسط گروهی متخصص و زبان شناس بازسازی و اصلاح و «تصفیه» می شود. هدف از این تصفیه کم کردن تعداد واژه های زبان قدیم تا به این ترتیب ابزار اندیشه و سخن گفتن و ایجاد ارتباط محدود شود و با یکدست و یکسان شدن کلمات، مردمان بناگير یکدست بیندیشند و یکسان احساس کنند، به اعتقاد «حزب» به این وسیله از گسترش تخیل و اندیشه انسانی که به انحراف و تمرد و عصیان می انجامد، جلوگیری خواهد شد.

۲. این اصطلاحات اولین بار توسط اووه پورکسن (Uwe Porksen) و ایوان ایلیچ (Ivan Illich) ساخته شده اند و حکایت از کلمات کلیشه ای دارند که در زبان فنی مدرن معانی اصلی و اصیل خود را از دست داده اند و عموماً به منظور دخل و تصرف های متفاوت در کلمات به کار می روند. اووه پورکسن حدود سی کلمه اصلی آمیبی یا پلاستیکی را مشخص کرده است که در میان آفتاب کلماتی چون توسعه، جنسیت، منابع، مسأله، هویت، رفاه، روند، ارتباط و غیره را می توان برشمرد. نگاه کنید به:

Uwe Porksen: "Plastikwörter Die Sprache Einer Internationale Diktature", Klett-Cotta, Stuttgart, 1988.

۳. ترکیبی از حروف نخستین کلمات در عبارت
Universal Communication Systeme به معنای «سیستم ارتباطی جهانی» است.

۴. در این باره بویژه به گفته عتیق رحمان درباره توسعه پایدار نظر داشته ام. در شماره ماه سپتامبر مجله پانوسکوپ (Panoscope) از او چنین نقل شده است: «عتیق رحمان می پرسد: «توسعه پایدار برای که؟» و چنین پاسخ می دهد: «بی شک این توسعه پایدار برای آن اکثریت عظیم از مردم جهان که در فقر مطلق به سر می برند و هیچ دسترسی مطمئن به کواراکن، به مسکن و به دیگر نیازهای انسانی ندارند، نیست.» من با آنکه با نظر او درباره روح این عبارت موافقم اما نمی دانم که چگونه با عبارتی که می خواهم درباره اش اظهار نظر کنم وفق می دهد.

۵. این کلمه فارسی انزوای کامل شخص را از جامعه و از شبکه روابط اجتماعی وی مراد می کند. در زبان ولوف (Wolof) نظیر همین وضعیت در اصطلاح زیر بیان می شود:

du akk yere, wayye Ki, raffle mooy Ki amul nit

که معنای آن چنین است: فقر واقعی بی لباسی نیست، بی کسی است.

Wolfgang Sachs: "The Development Dictionary", Zed Books, London, 1993, p.93.

۷. این نگرش‌های اخلاقی به نیاز به آن معنی نبود که در جوامع بومی عقیده داشتند که مردم با هر برداشتی که از کلمه «فقدان» داشته باشند، از انواع مختلف فقدان‌ها رنج نمی‌برند. برعکس، تصور می‌رفت که در رنج بردن از «فقدان‌های» مختلف، سرنوشت مشترک همه است، سرنوشتی که هیچکس را از آن گریزی نیست. در چنین زمینه کلی، مشی فقدان‌های مادی را گریبانگیر فقیران می‌دانستند. حال آنکه در مرتبه‌ای دیگر، فقیران را عموماً به سبب خصلت‌های انسانی سرشارترشان می‌ستودند. در عوض، تصویر زورمندان و صاحبان زر با فقدان این خصائل تداعی می‌شد. به علاوه، در زبان‌های سنتی فقر، «فقدان‌هایی» که بنیاد ساخت‌های گوناگون فقر بر آنها قرار داشت، در طبیعت خود با یکدیگر تفاوت داشتند. این فقدان‌ها به شرایط خاص زندگی و وضعیت روابط اجتماعی در یک فضای معین بستگی داشتند. حتی امروز، در زبان بومی فقر، «فقدان‌هایی» که سبب می‌شود تا کسی را فقیر بخوانند در یک روستای بنگالی با یک محیط شهری در همان منطقه بکلی با هم تفاوت دارد. در مرتبه‌ای دیگر، فقدان‌های کیفی و غیرمادی چون محرومیت از روابط خانوادگی یا اجتماعی، یا نداشتن یک کار مستقل برای تأمین روزی، بویژه در زبان‌های بومی فقر بسیار اهمیت دارند.

۸. غرض از فرد مدرن، ساخت اجتماعی و فرهنگی است که خاص جوامع معاصر صنعتی و سرمایه‌داری است. در جوامع قبل از آن، فرد به معنای امروزی آن وجود خارجی نداشت زیرا خود را همیشه به عنوان جزء لاینفکی از اجتماع وسیع‌تر و جامعه و محیطی که به آن تعلق داشت، تلقی می‌کرد. در حال حاضر فرد مدرن جامعه خود را تنها از آن جهت و هنگامی می‌خواهد که بتواند از منافع شخصی او دفاع کند و به همان ترتیب تنها نظامی را صحیح و قابل دفاع می‌داند که در آن فرد بتواند آنچه‌ا که می‌خواهد و می‌تواند بدست آورد.

رتال جامع علوم انسانی

۹. De-Strangered این واژه تلاو پرمعنی‌ا را به جان مک نایت (John Mc Knight)، استاد دانشگاه

شیکاگو که دوستی گرامی و کاشف استعدادهای پنهان در درون انسان‌هاست، مدیونم.

10- Dominique Lecourt: "Environnement: Histoire d'un Concept, Analyse d'un Mot", in the AITEC-CONSCIENCE.

Journée d'étude du 8 mai 1993: "Vous avez dit Progrès?", Paris, 1983.

۱۱. به ویژه به کتاب زیر رجوع کنید که برای اثبات این عقیده مثال های فراوانی به دست می دهد.

Richard Wilkinson: **"Poverty and Progress"**, Methuen & co., London, 1977.

12- Raymond W. Firth: **"The Economics of the New Zealand Maori"**, (secon edition), Wellington, New Zealand, 1959, p.29.

۱۳. Nick Hildyard, نقل شده در:

CBS IDEAS Transcripts, ID 9293: **"The Earth is not an Ecosystem"**, Toronto, Ontario, 1992, p.8.

۱۴. اصطلاحاتی که در میان گیومه آمده اند از کتاب درخشان مایکل ایگناتیف (Michael Ignatieff) به نام نیازهای بیگانگان (**The Needs of Strangers**) گرفته شده اند. (London: Vicking, 1984 (pages 51& 52) این مقاله منبع روح افزا و الهام بخش بسیاری از عقایدی است که در این نوشته آورده ام. برای آنکه تمامی طعم نوشته او را درباره مسأله مورد بحث بدست دهم، جمله زیر را از آخرین بند کتاب او نقل می کنم:

«تنها کلمات، و بار معناهای مشترکشان است، که به من حق می دهد تا به نام بیگانگانی که بر درخاته ام ایستاده اند سخن بگویم. بدون داشتن زبانی که برای این لحظه رسا باشد، در معرض این خطریم که به سهمی از زندگی که نصیب ما شده است پشت کنیم. بدون تور هدایت زبان، در معرض این خطریم که با خویشتن و الامان بیگانه شویم.»

رتال جامع علوم انسانی

۱۵. Michael Ignatieff, همان جا، p.50.

۱۶. Michael Ignatieff, همان جا، p.52&53.

